



بازخوانی تمایزات قاعده فقهی و قاعده اصولی در اصول امامیه و اهل سنت

رحمان عشریه*

محمدعلی اسماعیلی**

چکیده

اندیشوران امامیه و اهل سنت تمایزاتی میان قاعده فقهی و قاعده اصولی ارائه نموده‌اند. در نوشتار پیش‌رو، این تمایزات تا پانزده مورد برشمرده و با روش توصیفی - تحلیلی تبیین و ارزیابی شده‌اند. براینکه این ارزیابی این است که وجود دو ویژگی در قواعد فقهی، آنها را از قواعد اصولی متمایز می‌کند: یکم، قواعد اصولی یا در طریق «استنباط» قرار می‌گیرند یا مجتهد پس از فحص و ناامیدی از دستیابی به دلیل و حجت بر حکم شرعی، به آنها در مقام عمل تمسک می‌نماید؛ دوم، قواعد اصولی برای مسائل فقهی جنبه آلیت دارند.

کلیدواژگان: قاعده فقهی، قاعده اصولی، اصول اهل سنت، اصول امامیه.

oshryeh@quran.ac.ir

mali.esm91@yahoo.com

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - قم

** طلبه و پژوهشگر سطح چهار جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۲/۳۱

هرکدام از قواعد فقهی و قواعد اصولی در دامان علم فقه متولد شده‌اند؛ چنان‌که علم فقه نیز در دامان علم حدیث تکوّن یافته است. سیر تحول و تکامل علوم تدریجی است و مرزبندی علوم از یکدیگر نیز در گذر تاریخ سامان یافته است. از این جهت، نباید انتظار داشت که از آغاز تکوّن و تدوین علم اصول، تمایز جوهری روشنی میان قواعد اصولی با قواعد فقهی مطرح بوده باشد. علم اصول نیز از این قاعده مستثنی نیست. آنچه سبب تولد علم اصول و جهت‌گیری ذهنی اصولی در فقیهان گردید، نیازی تاریخی در فرایند استنباط و فهم حکم شرعی از نصوص بوده است. هرچه انسان به عصر تشریح نزدیک‌تر باشد و به‌طور مستقیم به نصوص دسترسی داشته باشد، به قواعد علم اصول و عناصر مشترک نیاز کمتری دارد. در آغاز ظهور اسلام، محدثان احکام شرعی را استنباط می‌کردند. ایشان با جمع‌آوری احادیث و متون شرعی، و تفاهم آنها به روش ساده، با مردم عصر خود مفاهمه نموده و احکام شرعی را استخراج می‌کردند.

به تدریج، استنباط و فهم حکم شرعی از نصوص عمق بیشتری یافت. پس از آن، در عمل، استخراج حکم شرعی از منابعش با موشکافی و ریزبینی همراه شد و به ژرف‌اندیشی، تجربه و اطلاعات بسیار نیازمند گردید. از این‌رو، پایه‌های تفکر علمی در فقه ایجاد و علم فقه متولد شد. با بررسی فرایند استنباط و فهم حکم شرعی از متون، خطوط و عناصر مشترک موردنیاز در این فرایند، آشکار و کشف گردید. فقیهان متوجه شدند که فرایند استنباط و استخراج حکم شرعی بدون این عناصر ممکن نیست. این سیر و گردش کار، سبب تولد تفکر اصولی و علم اصول و جهت‌گیری ذهنی اصولی در فقیه گردید (صدر، ۱۴۲۱ق: ص ۷۰؛ الزحیلی، ۱۴۳۶ق: ج ۱، ص ۵؛ همان، ۱۹-۲۰).

در پرتو مراحل رشد و شکوفایی علم اصول، مرزبندی مسائل علم اصول نیز مشخص‌تر گردید. اندیشوران علم اصول امامیه و اهل سنت از گذشته‌های دور، دربارهٔ تحدید دایرهٔ مسائل علم اصول، بحث و بررسی کرده‌اند (غزالی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۸؛ رازی، ۱۴۳۲ق: ج ۱، ص ۶۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق: ص ۷؛ علامه حلی، ۱۳۸۰: ص ۴۸؛ خراسانی، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ص ۲۴).

این تلاش‌ها هم در بُعد ایجابی (جامعیت نسبت به تمام مسائل علم اصول، از جمله اصول عملیه) و هم در بُعد سلبی (مانعیت نسبت به علوم دیگر، از جمله علم لغت، علم رجال و قواعد فقهیه) صورت گرفته است.

از مهم‌ترین موارد تمایز مسائل علم اصول در بُعد سلبی، تمایز قاعده اصولی با قاعده فقهی است. در این باره، اندیشوران علم اصول امامیه و اهل سنت همواره تمایزات مختلفی ارائه کرده‌اند. نوشتار پیش‌رو، با روش توصیفی - تحلیلی، این تمایزات در اندیشه امامیه و اهل سنت را بازخوانی کرده است. البته، اندیشوران امامیه و اهل سنت برخی از این تمایزات را به‌طور مشترک پذیرفته‌اند. از این رو، جهت پرهیز از تکرار، از تقسیم‌بندی آنها طبق هر مذهب چشم‌پوشی شده و در ذیل هر تمایز، قائلان آن مشخص شده است؛ بنابراین تمایزات آنها در این نوشتار به‌طور موضوع‌محور و نه مذهب‌محور ارائه شده است.

۱. تبیین مسئله

واژه «قاعده» در لغت به معنای اصل و پایه است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ص ۳۶۱). در اصطلاح، گزاره‌ای کلی است که منطبق بر تمام جزئیات خود باشد (جرجانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۷۳؛ تهبانوی، ۱۹۹۶م: ج ۲، ص ۱۲۹۵؛ الزحیلی، ۱۴۳۶ق: ج ۱، ص ۲۱-۲۲). گویا نخستین تعریف رسمی از قواعد فقهی را مقری (۸۵۷ق) در قرن هشتم ارائه کرده است. وی قواعد فقهی را چنین تعریف می‌نماید: «کل کَلِّی هو اُخْص من الاُصول و سائر المعانی العقلیة العامة و اعم من العقود و جملة الضوابط الفقھیة الخاصة». این تعریف به‌صورتی ابهام‌گونه در پی تعیین حدود مرز قاعده فقهی از قاعده اصولی، قاعده عقلی و ضوابط فقهی خاص، برآمده است؛ با وجود این، هیچ توفیقی در این زمینه به‌دست نیاورده است. به همین جهت، برخی دیگر از اندیشمندان اهل سنت از آن چشم‌پوشی نموده و آن را حکمی اکثری دانسته‌اند که بر اکثر جزئیاتش صادق است و احکام آن را هویدا می‌کند (کریمی، ۱۳۸۹: ص ۱۰۳).

برخی اندیشوران اهل سنت میان دو اصطلاح «قاعده فقهی» و «ضابطه فقهی» تفکیک نموده‌اند: به این صورت که قاعده فقهی دارای فروع متعددی از ابواب مختلف



فقه است؛ درحالی که ضابطه فقهی فروع متعددی از یک باب فقهی دارد (سیوطی، ۱۳۹۷ق: ج ۱، ص ۷؛ الزحیلی، همان: ص ۲۲). همه اندیشوران اهل سنت این تفکیک را پذیرفته اند: برخی از آنها به ترادف این دو اصطلاح تصریح نموده اند (تهانوی، همان)؛ برخی نیز آن را تفکیکی الزامی ندانسته و عالمان را بدان پایبند نمی دانند (الزحیلی، همان: ص ۲۳). همچنین این تفکیک در میان اندیشوران امامیه نیز مطرح نبوده و پذیرفته نشده است. برخی پژوهشگران، مبنای تمایز بالا را لزوم فراگیری قاعده فقهی و جریان آن در همه ابواب فقه می دانند که مبنایی پذیرفتنی نیست. از این روی، آنان ضمن نقد تمایز بالا، تمایز قاعده فقهی و ضابطه فقهی را در دو جهت می دانند: نخست اینکه، ضابطه فقهی در پی بیان ملاک و شرایط موضوع حکم است؛ درحالی که قاعده فقهی درصدد بیان موضوع حکم نیست؛ بلکه یا به دنبال بیان حکم کلی است یا بیانگر ملاک کلی مرتبط با احکام است نه موضوعات. جهت دوم اینکه، ضابطه فقهی لزوماً برگرفته از بیانات شارع نیست؛ بلکه بسیاری از ضوابط فقهی از عرف برگرفته شده اند (لنکرانی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۱-۱۳). در هر صورت، مقصود ما از قاعده فقهی در این نوشتار، معنای گسترده آن است و تمایز ارائه شده از سوی برخی فقیهان اهل سنت مورد نظر ما نیست. از این جهت، در این نوشتار میان این دو اصطلاح تفکیک نشده است. نکته دیگری که درباره موضوع این نوشتار شایان توجه است اینکه، مسئله اصولی با قاعده اصولی تفاوتی ندارد. این دو بیانگر یک حقیقت اند؛ برخلاف مسئله فقهی و قاعده فقهی که با یکدیگر تمایز دارند. تمایز اصلی آنها در دایره شمول شان، از قبیل کلیت و جزئیت است.

علم اشباه و نظائر در میان اندیشوران اهل سنت، ارتباط نزدیکی با علم قواعد فقهیه دارد. «اشباه» به معنای فروع فقهی ای است که با یکدیگر شباهت داشته باشند و اقتضای این شباهت نیز تساوی آنها در حکم شرعی باشد. همچنین، «نظائر» بیانگر فروع فقهی ای است که با یکدیگر شباهت داشته باشند، ولی این شباهت مقتضی تساوی آنها در حکم شرعی نباشد؛ بلکه مقتضی اختلاف آنها در حکم شرعی باشد (سیوطی، ۱۳۹۷ق: ص ۲۳). با وجود این، با نگاه به کتاب‌های مربوط به اشباه و نظائر روشن می‌گردد که در آنها برخی قواعد فقهی نیز بررسی شده است. حتی برخی اندیشوران اهل سنت با تأکید بر



همین بُعد قواعد فقهی، آنها را از قواعد اصولی متمایز دانسته‌اند. به‌باور آنان، هدف استفاده از قواعد فقهی با قواعد اصولی متفاوت است: هدف از اجرای قواعد اصولی، گام نهادن در راه استنباط حکم شرعی و رسیدن به حکم شرعی است؛ درحالی‌که هدف از قواعد فقهی، دسته‌بندی مسائل فقهی است. قواعد فقهی بیانگر مجموعه مسائل فقهی متشابه‌اند که به یک جامع برمی‌گردند و طرح آنها در قالب قاعده فقهی به‌منظور آسانی در فراگیری است (الندوی، ۱۹۹۴م: ص ۶۹؛ النملة، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۶). اما توجه به این نکته بایسته است که حیثیت بحث از قواعد فقهی در علم اشباه و نظائر با حیثیت بحث از آنها در ضمن قواعد فقهی متفاوت است. در علم اشباه و نظائر با توجه به شباهت فروعات برگرفته از قواعد فقهی از آنها بحث می‌شود؛ درحالی‌که در علم قواعد فقهی، شباهت فروعات آنها مورد نظر نیست. از این روست که در علم اشباه و نظائر حتی برخی مسائل اصولی مانند استصحاب نیز بررسی می‌شود (سیوطی، همان: ص ۳۶). از این جهت، توجه به اختلاف حیثیت بحث‌ها لازم است.

در پرتو این نکات، مهم‌ترین تمایزات قاعده فقهی با قاعده اصولی تبیین و ارزیابی می‌گردد:

۲. بررسی مهم‌ترین تمایزات

۲-۱. اختصاص و عدم اختصاص به مجتهد

اجرای قواعد فقهی در مواردشان به مجتهد اختصاص ندارد؛ بلکه مقلد نیز می‌تواند آنها را تطبیق نماید؛ برخلاف قواعد اصولی که اجرای آنها ویژه مجتهد است. شیخ انصاری در بحث هویت‌شناسی استصحاب، این مسئله را مطرح نموده که اجرای استصحاب به مجتهد اختصاص دارد و مقلد را یارای اجرای استصحاب نیست. او این امر را یکی از ویژگی‌های «مسئله اصولی» می‌داند؛ زیرا از آنجا که مسائل اصولی با هدف زمینه‌سازی برای اجتهاد و استنباط احکام شرعی از ادله آنها سامان یافته‌اند، پس ویژه مجتهدان‌اند (انصاری، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۱۸). ایشان سپس «اختصاص مسئله اصولی به مجتهد» را تفسیر می‌کند: او بر این باور است که اختصاص مسئله اصولی به مجتهد از این جهت

است که موضوع مسائل اصولی را تنها مجتهد می‌تواند بشناسد و تنقیح نماید؛ اما بعد از تشخیص و تنقیح موضوعات، اجرای محمولات بر آنها اختصاصی به مجتهد ندارد و مقلد نیز می‌تواند انجامشان دهد (همان، ص ۱۹). این تمایز در سخنان محقق نائینی نیز ذکر گردیده و پذیرفته شده است^۲ (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۳۰۹).

برخی اندیشوران اهل سنت نیز این تمایز را ارائه کرده‌اند. به‌باور زحیلی، قواعد اصولی به مجتهد اختصاص دارد. او برای استنباط احکام شرعی و شناخت حکم مسائل مستحدثه به آن قواعد مراجعه می‌نماید؛ اما از قواعد فقهی متعلم نیز بهره می‌گیرد: او به‌جای مراجعه به مسائل فقهی به این قواعد رجوع می‌نماید (الزحیلی، ۱۴۳۶ق: ج ۱، ص ۲۴).

ارزیابی

اختصاص قواعد اصولی و عدم اختصاص قواعد فقهی به مجتهد، پذیرفتنی نیست؛ زیرا بسیاری از قواعد فقهی، که معمولاً مربوط به شبهات حکمیه‌اند، نیز اختصاص به مجتهد دارند و تنها مجتهد توانایی تشخیص مجاری، تعیین مدلول و تحصیل شروط آنها را داراست، مانند قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده». در این قاعده، تشخیص موارد وجود و عدم ضمان در صحیح و فاسد به‌عهده مجتهد است. همچنین تحدید مفاد قاعده «لاضرر» و تفکیک میان ضرر نوعی و شخصی، تشخیص شرط موافق با کتاب و سنت از شرط مخالف با آنها، تمییز اصل حاکم از اصل محکوم و مانند اینها نیز به‌عهده مجتهد است (تبریزی، ۱۳۶۹ق: ص ۴۳۷؛ خوئی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۷؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق: ج ۱، ص ۳۹). از سوی دیگر، تمایز بالا درباره مسائل اصولی نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا برخی مسائل اصولی نیز اختصاص به مجتهد ندارند و مقلد نیز از آنها بهره می‌برد، مانند حجیت ظهور، و ظهور اوامر و نواهی.

۲-۲. امکان و عدم امکان استنتاج حکم جزئی

امکان استنتاج حکم جزئی از قواعد فقهی وجود دارد؛ اما از قواعد اصولی نمی‌توان حکم جزئی استنتاج نمود. محقق نائینی این تمایز را مطرح نموده و در تبیین آن می‌افزاید: امکان استنتاج حکم کلی از قواعد فقهی و قواعد اصولی وجود دارد؛ یعنی از برخی قواعد

فقهی می‌توان حکم کلی استنتاج نمود؛ چنان‌که از قواعد اصولی قابل استنتاج است. باوجود این، تمایز قاعده فقهی با قاعده اصولی در امکان و عدم امکان استنتاج حکم جزئی است: از قواعد فقهی می‌توان حکم جزئی استنتاج نمود؛ برخلاف قواعد اصولی که امکان استنتاج حکم جزئی از آنها وجود ندارد^۳ (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۱۹؛ همان: ج ۴، ص ۳۰۹). مثلاً از «حجیت خبر واحد»، که مسئله‌ای اصولی است، هرگز نمی‌توان وجوب نماز جمعه را استنتاج نمود؛ مگر اینکه مقدمه‌ای به‌عنوان عنصر خاص به آن عنصر مشترک بیفزاییم که بیانگر ظهور خبر واحد در وجوب نماز جمعه است. باوجود این، از قاعده فقهی «لاضرر» می‌توان عدم وجوب وضوی ضرری را استنتاج نمود.

ارزیابی

امکان استنتاج حکم جزئی از اصول عملیه در شبهات حکمیه نیز همچون قواعد فقهی، وجود دارد. مثلاً از اجرای اصل برائت درباره شرب تثن، می‌توان نفی حرمت آن را استنتاج نمود. برخی اندیشوران به تمایز بالا نقد دیگری وارد نموده‌اند: امکان استنتاج حکم جزئی ویژه قاعده فقهی نیست؛ بلکه در مسئله فقهی نیز صادق است؛ درحالی‌که مسئله فقهی قاعده فقهی نیست (لنکرانی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۷).

۲-۳. تعلق و عدم تعلق مستقیم به افعال مکلف

قاعده اصولی مستقیماً به افعال مکلف تعلق نمی‌گیرد؛ برخلاف قاعده فقهی که مستقیماً و بدون واسطه به آن افعال تعلق می‌گیرد. این تمایز را هم، مانند تمایز پیشین، محقق نائینی ارائه کرده است. به‌باور ایشان، قاعده فقهی بدون واسطه به افعال مکلف تعلق می‌گیرد و نیازمند واسطه‌ای نیست. باوجود این، لازم است نتیجه قواعد اصولی بر موارد جزئی تطبیق گردد تا آنگاه به افعال مکلف تعلق گیرد؛ زیرا نتایج قواعد اصولی، احکام کلی‌اند و حکم کلی بما هو کلی به افعال مکلف ربطی ندارد.^۴ (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۳۰۹).

ارزیابی

تمایز دوم و سوم را محقق نائینی ارائه کرده است؛ اما پرسش این است که آیا این دو بیانگر یک تمایزند یا دو تمایز مستقل از یکدیگرند؟ اگر این دو بیانگر یک تمایز باشند، اشکالی بر



تمایز سوم وارد می‌شود: ایشان علت این تمایز را به این نحو بیان نموده که نتایج قواعد اصولی، احکام کلی‌اند و حکم کلی بماهو کلی به افعال مکلف ربطی ندارد؛ پس قاعده اصولی مستقیماً به افعال مکلف تعلق نمی‌گیرد (همان). چنین تعلیلی با صریح بیانات ایشان در تمایز دوم در تنافی است؛ زیرا در تمایز دوم گذشت که به‌باور ایشان، امکان استنتاج حکم کلی از قواعد فقهی و قواعد اصولی وجود دارد؛ یعنی همان‌طور که از برخی قواعد فقهی می‌توان حکم کلی استنتاج نمود، از قواعد اصولی نیز امکان استنتاج هست (همان: ج ۱، ص ۱۹؛ همان: ج ۴، ص ۳۰۹). وقتی امکان استنتاج حکم کلی از قواعد فقهی و قواعد اصولی وجود داشته باشد، تمایز سوم پذیرفتنی نبوده و تفاوتی میان قواعد فقهی و اصولی باقی نمی‌ماند. بنابراین اگر این دو بیانگر یک تمایز باشند، لازمه‌اش این است که تمایز سوم ضیق‌تر از تمایز دوم باشد و تمام موارد آن را پوشش ندهد؛ اما اگر دو تمایز مستقل از هم باشند، اشکال بالا بر تمایز سوم وارد است.

از سوی دیگر، این تمایز درباره قواعد فقهی نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا برخی از قواعد فقهی با حوزه احکام تکلیفی مرتبط‌اند و برخی با حوزه احکام وضعی. احکام تکلیفی احکامی‌اند که به‌نحو اقتضاء یا تخییر به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرند (شهید اول، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ص ۳۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ص ۲۹). مقصود از اقتضاء، مطلق طلب است: اعم از طلب فعل یا طلب ترک و نیز اعم از طلب جازم، که همراه با منع از تقیض است، یا طلب غیرجازم. احکام وضعی احکامی‌اند که به‌نحو اقتضاء یا تخییر به افعال اختیاری بندگان تعلق نمی‌گیرند. مطابق این تعریف، احکام وضعی به‌طور مستقیم به افعال بندگان تعلق نمی‌گیرند؛ بلکه این تعلق به‌طور غیرمستقیم است (نائینی، همان: ص ۳۸۴؛ حائری، ۱۴۳۳ق: ج ۵، ص ۲۴۴). این در حالی است که در پرتو توضیحات ذکرشده، تمایز بالا شامل قواعد فقهی مرتبط با حوزه احکام وضعی نمی‌شود.

۲-۴. استنباط و تطبیق

استنتاج احکام شرعی از قواعد اصولی به‌نحو «استنباط» است؛ درحالی که استنتاج احکام شرعی از قواعد فقهی به‌نحو «تطبیق» است. تفاوت استنباط با تطبیق این‌گونه است که

در استنباط، افزون بر تغایر کلیت و جزئیت، تغایر ماهوی نیز میان مستنبط و مستنبط‌مانه وجود دارد؛ برخلاف تطبیق که تنها تغایر میان مطبّق و مطبّق‌علیه در کلیت و جزئیت است. این تمایز را محقق خوئی ارائه کرده است. به‌باور ایشان، در تعریف علم اصول دو ویژگی وجود دارد: نخست اینکه استنتاج احکام شرعی از آنها به‌نحو «استنباط» است. این ویژگی برای احتراز از قواعد فقهی است.^۵ ویژگی دوم این است که قواعد اصولی بدون نیاز به ضمیمه نمودن کبرای اصولی دیگر در طریق استنباط قرار می‌گیرد. این ویژگی برای احتراز از علم صرف، نحو، منطق، رجال و مانند اینهاست (خوئی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۵).
ارزیابی

اصول عملیه در شبهات حکمیه بر مواردشان تطبیق می‌شوند؛ درحالی‌که جزء مسائل علم اصول‌اند. محقق خوئی این اشکال را مطرح نموده و در نقد آن یادآور شده است که این اشکال بر تفسیر خاصی از «استنباط» استوار است: به این صورت که استنباط را به «اثبات حقیقی با علم یا علمی» تفسیر نماییم؛ اما مقصود ما از استنباط، گسترده‌تر از این تفسیر است. استنباط یعنی مطلق اثبات، اعم از اثبات وجدانی، شرعی، تنجیزی و تعذیری (همان). اما این راه‌حل نیز راهگشای ایراد بالا نیست؛ زیرا حتی با تفسیر گسترده استنباط، باز رکن تغایر ماهوی میان مستنبط و مستنبط‌مانه در استنباط وجود دارد و این رکن در اصول عملیه در شبهات حکمیه نیست.

۲-۵. اختصاص و عدم اختصاص به شبهات موضوعیه

نتایج قواعد فقهی همیشه احکام شخصی جزئی است و هیچ‌کدام از قواعد فقهی در شبهات حکمیه جاری نمی‌گردد. این تمایز را نیز محقق خوئی ارائه کرده است. به‌باور ایشان، قاعده لاضرر و لاجرح نیز در موارد ضرر و حرج نوعی جاری نمی‌شوند؛ بنابراین نتایج قواعد فقهی همیشه احکام شخصی جزئی است (همان، ص ۶).

ارزیابی

مقصود از شبهه حکمیه، شبهه‌ای است که بیانش برعهده شارع باشد؛ اعم از اینکه همه مکلفان را دربر گیرد یا خیر. مطابق این تفسیر، حتی اگر مقصود از ضرر در قاعده لاضرر،

ضرر شخصی باشد، باز هم از قبیل شبهه حکمیه است؛ زیرا بیان قاعده لاضرر در موارد ضرر شخصی نیز به عهده شارع است. ممکن است مقصود ایشان از شبهه حکمیه، شبهه‌ای باشد که بیانش بر عهده شارع باشد و علاوه بر آن، همه مکلفان را نیز در بر گیرد؛ اما این تفسیر برای شبهه حکمیه صحیح نیست (شاهرودی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۲۳-۲۴). افزون بر این، مستفاد از برخی قواعد فقهی نیز حکم شرعی کلی‌ای است که شامل همه مکلفان می‌شود (همان).

۲-۶. جریان و عدم جریان در همه ابواب فقه

قواعد اصولی در همه ابواب فقه جاری می‌شوند ولی قواعد فقهی چنین گستره‌ای ندارند. این تمایز را برخی اندیشوران، از جمله شهید صدر ارائه کرده‌اند. به‌باور ایشان، مؤلفه قاعده اصولی، جریان در همه ابواب فقه است و اختصاص به باب خاصی از آنها ندارد؛ ولی قاعده فقهی، حتی با عمومیتی که دارد، در همه ابواب فقه جاری نمی‌شود (همان، ص ۲۶). از برخی سخنان محقق خراسانی نیز این تمایز برمی‌آید. ایشان در آغاز بحث اصول عملیه در پاسخ به این پرسش که چرا اصل طهارت در شمار اصول عملیه قرار نگرفته است، می‌فرماید: «به دو جهت: یک. اصل طهارت مطلبی است روشن و نیاز به استدلال ندارد؛ دوم. اصل طهارت اختصاص به برخی از باب‌های فقه دارد؛ در حالی که مسئله اصولی در تمامی باب‌های فقه جریان دارد (خراسانی، ۱۴۲۷ق: ج ۳، ص ۷).^۷

ارزیابی

برخی قواعد فقهی نیز از چنین قلمرو گسترده‌ای برخوردارند، مانند قاعده لاضرر که در تمام ابواب فقهی جریان دارد. افزون بر این، شهید صدر در نقد دیدگاه محقق خوئی این ایراد را مطرح نموده که تمایز میان قاعده اصولی و قاعده فقهی باید تمایز جوهری و ماهوی باشد؛ درحالی‌که تمایز ارائه‌شده از سوی محقق خوئی چنین نیست (شاهرودی، همان: ص ۲۲). این اشکال بر دیدگاه خود ایشان نیز وارد است، زیرا تمایز بالا بیانگر تمایزی جوهری و ماهوی نیست؛ بلکه تأکید این تمایز بر سعه و ضیق قلمرو آنهاست که خارج از حقیقت قواعد فقهی و اصولی است.

۲-۷. استقلالیت و آیت

قواعد اصولی برای مسائل فقهی دارای جنبه آیت هستند و «ما به ينظر» اند؛ درحالی که قواعد فقهی جنبه استقلالیت دارند و «ما فيه ينظر» اند. این تمایز را امام خمینی رحمته مطرح کرده است. ایشان در تعریف علم اصول می فرماید: «القواعد الالیه التي يمكن أن تقع فی کبری إستنتاج الأحكام الکلیة الفرعية الإلهية أو الوظيفة العملية» (امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ص ۱۹). قید «آیت» با هدف خارج نمودن قواعد فقهی از تعریف علم اصول است؛ زیرا قواعد فقهی جنبه استقلالیت دارند و «ما فيه ينظر» اند؛ برخلاف قواعد اصولی که جنبه آیت دارند (همان).

ارزیابی

استقلالیت و آیت دو امر اضافی و نسبی اند. از این جهت، لازم است شیء ثابتی ملاحظه گردد تا دو علم نسبت به او استقلال یا آلی باشند. این شیء ثابت در اینجا فروع فقهی است که مسائل جزئی علم فقه را تشکیل می دهد؛ اما برخی قواعد فقهی نیز نسبت به فروع فقهی آلی اند: مثلاً قاعده لاضرر برای استخراج حکم وضوی ضرری جنبه آیت دارد و آنچه هدف اصلی را تشکیل می دهد، حکم وضوی ضرری است. از سوی دیگر، اصول عملیه در شبهات حکمیة نیز مانند قواعد فقهی اند و نمی توان این تمایز را میان این دو مطرح نمود. بنابراین برخی مباحث علم اصول (چنان که خود امام رحمته در اصل «برائت»، اصل «طهارت» و اصل «حلیت» پذیرفته است) نیز همین گونه هستند. بر این اساس، استصحاب، تخییر و احتیاط برای موضوعی که «شاک» خوانده می شود، حکم الهی بالذات هستند. از این رو، اگر نبود هیچ قضیه دیگر، باز هم فقیه باید درباره آنها بحث می کرد. پس همان طور که حکم الهی ضمان در قاعده «علی الید» هست، حکم کلی «لا تنقض الیقین» نیز موجود است. به عبارت دیگر، وقتی امام رحمته می فرماید: مسئله اصولی برای استنباط حکم شرعی آلت است، پذیرفته است که مسئله اصولی، خود حکم شرعی نیست؛ بلکه آلتی برای رسیدن به حکم شرعی است؛ درحالی که اصول عملیه حکم شرعی برای شاک هستند. با وجود این، ممکن است گفته شود گاه شارع

حکمی را جعل می‌کند (مثل وجوب احتیاط یا حرمت نقض یقین)، ولی این حکم برای رسیدن به حکمی دیگر است؛ پس می‌توان گفت احکام الهی گاه مستقل هستند و گاه آلیت دارند. مثلاً وجوب نماز حکم شرعی استقلالی است، ولی حرمت نقض یقین آلت است تا طهارت باقی بماند. اگر معنای آلیت این‌گونه توسعه داده شد، آن وقت این دسته از مسائل اصولی مجعول اند و آلیت هم دارند؛ برخلاف اصل حلیت و اصل طهارت که مستقلاً حکم به طهارت و حلیت می‌کنند (سیدحسن خمینی، ۱۳۹۱: ص ۴۱-۴۲).

۲-۸. تقدم یا تأخر نسبت به فروع فقهی

مسائل اصولی پیش از فروع فقهی به وجود آمده‌اند؛ درحالی که قواعد فقهی پس از فروع فقهی سامان یافته‌اند. این تمایز را برخی اندیشوران اهل سنت ارائه داده‌اند (الدوی، ۱۹۹۴: ص ۶۹؛ شبیر، ۴۲۸ق: ص ۲۸؛ النملة، ۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۶؛ الزحیلی، ۴۳۶ق: ج ۱، ص ۲۴).

این تمایز براساس نسبت قواعد اصولی با فروع فقهی بر مبنای روش نظری در علم اصول بنا شده است. توضیح اینکه، در میان اهل سنت، سه روش عمده در شیوه تحلیل و بررسی مسائل اصولی با توجه به فروع فقهی وجود دارد: روش نظری (روش متکلمان)، روش فقهی (روش فقیهان) و روش جامع. در روش نظری، تحلیل و بررسی مسائل اصولی با صرف نظر از فروع فقهی مذاهب سامان می‌پذیرد؛ بنابراین تأثیرپذیری از فروع فقهی در این روش وجود ندارد (ابوزهره، بی تا: ص ۱۹؛ النملة، همان: ص ۶۱). هدف اصلی در این روش، تحلیل و بررسی مسائل اصولی به دور از هرگونه مذهب فقهی است. اندیشمند اصولی در این روش بر تحلیل و بررسی مسائل اصولی تأکید دارد: چه فروع فقهی متناسب با مذهب فقهی خاص خودش را نتیجه دهد یا به نتایجی مغایر با فروع فقهی مذهبش منتهی گردد. یکی از اندیشمندان معاصر در تبیین این روش می‌نویسد:

«الشافعی هو واضع أساس هذا الاتجاه النظري الذي لا يتأثر بفروع أي مذهب، حيث كانت عنايته متجهة إلى تحقيق القواعد من غير اعتبار مذهبي، بل كان أكبر همه هو كيفية إنتاج القواعد سواء خدم ذلك مذهبه أم لا» (ابن التلمسانی، ۱۴۱۹ق: ج ۱، ص ۲۷).

در پرتو این ویژگی، ارزش معرفتی این روش نیز نمایان می‌گردد؛ زیرا در این روش بر تحلیل و بررسی مسائل اصولی، فارغ از هرگونه پیش‌فرض فقهی، تأکید می‌شود. وجه نام‌گذاری این روش به «روش متکلمان» این است که نخست، این روش مانند روش متکلمان در مباحث کلامی است که صرفاً به تحلیل و بررسی مسائل نظری پرداخته می‌شود. در اینجا نیز فارغ از تأثیرپذیری مسائل اصولی از فروع فقهی به تحلیل و بررسی مسائل اصولی پرداخته می‌شود. دوم آنکه، بیشتر اندیشمندانی که این روش را برگزیده‌اند، از زمره متکلمان‌اند (همان، ص ۲۹). این روش را «روش شافعی» نیز نامیده‌اند (ابوزهره، بی‌تا: ص ۱۸). پایه‌گذار این روش شافعی قلمداد شده است (ابن التلمسانی، همان: ص ۲۷). پس از شافعی، اصولیان مالکی، حنبلی، ظاهری و معتزلی نیز آن را پذیرفته‌اند و بر همین روش بحث نموده‌اند (خضری بک، ۱۴۲۴ق: ص ۶؛ النملة، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۶۱).

۱۳۷



بازخوانی تمایزات قاعده فقهی و قاعده اصولی...

در مقابل روش نظری، روش فقهی در تحلیل و بررسی مسائل اصولی از آن حنفیان است که به روش فقیهان نیز مشهور است (ابوزهره، همان: ص ۲۱؛ ابن التلمسانی، همان: ص ۲۹). تحلیل و بررسی مسائل اصولی در این روش با ملاحظه فروع فقهی مذهب مورد نظر سامان می‌پذیرد. بنابراین، مسائل اصولی در این روش کاملاً متأثر از فروع فقهی‌اند و تقریر قواعد آن کاملاً متناسب با فروع فقهی‌ای است که از ائمه مذاهب‌شان نقل شده است. حتی در مواردی که نتیجه یک قاعده اصولی برخلاف فتوای فقهی مذاهب‌شان باشد، به جای بازنگری در فتوای فقهی، قاعده اصولی را متناسب با آن فتوای فقهی پی‌ریزی می‌نمایند. التزام به این شیوه گاهی باعث می‌شود که قواعد عجیبی در اصول مطرح نمایند (خضری بک، همان؛ ابن التلمسانی، همان). یکی از اندیشمندان معاصر در تبیین این روش می‌نویسد:

«اما الحنفية فإن طريقتهم كان يراعى فيها تطبيق الفروع المذهبية على تلك القواعد حتى إنهم كانوا يقررون قواعدهم على مقتضى ما نقل من الفروع عن أئمتهم.» (خضری بک، همان)

ارزیابی

از توضیحات بالا روشن گردید که تمایز بالا تنها بر مبنای روش نظری در علم اصول اهل سنت پذیرفتنی است، نه بر مبنای روش فقهی آنان. از سوی دیگر، برخی قواعد فقهی را شارع مقدس مستقیماً جعل کرده و برگرفته از مسائل فقهی نیستند تا مرتبه آنها متأخر از فروع فقه باشد؛ بلکه فروع فقهی متأخر از آنهاست، مانند قاعده لاضرر که شارع مقدس آن را مستقیماً جعل کرده است.

۲-۹. حکم شرعی و عدم آن

قواعد اصولی متضمن حکم شرعی نیستند. آنها قواعدی هستند که در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرند؛ بدون اینکه خودشان حکم شرعی باشند. این درحالی است که قواعد فقهی خودشان حکم شرعی‌اند (سبحانی، ۱۴۲۴ق: ج ۱، ص ۳۸). ابن تیمیه، از علمای اهل سنت، هم بر این تمایز تأکید کرده است. به‌باور او، مسائل اصولی ادله کلی بر احکام شرعی‌اند؛ درحالی که قواعد فقهی خودشان احکام کلی‌اند^۱ (الندوی، ۱۹۹۴م: ص ۶۸). برخی دیگر از اندیشوران اهل سنت نیز این تمایز را پذیرفته‌اند (النملة، ۱۴۲۰ق: ص ۳۵؛ الندوی، همان: ص ۶۹؛ شبیر، ۱۴۲۸ق: ص ۲۹).

ارزیابی

حکم شرعی در یک تقسیم کلی به تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود (شهید اول، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ص ۳۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ص ۲۹). قسمت عمده مباحث علم اصول درباره حجیت است. حجیت نیز یکی از احکام وضعی است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ج ۵، ص ۱۱۸؛ همو، ۱۴۱۶ق: ص ۵۲). بنابراین قسمت مباحث علم اصول نیز بیانگر حکم شرعی وضعی‌اند.

۲-۱۰. توقف قاعده فقهی بر قاعده اصولی

قواعد فقهی بر قواعد اصولی متوقف‌اند؛ زیرا استنتاج از قواعد فقهی در ضمن یک قیاس سامان می‌پذیرد که کبرایش قاعده اصولی است. این در حالی است که استنتاج از قواعد اصولی بر قواعد فقهی متوقف نیست (حکیم، ۱۴۱۸ق: ص ۳۹).

این تمایز ابهام دارد: اگر مقصود از متوقف نبودن قاعده اصولی بر قاعده فقهی این است که خود قاعده اصولی بر قاعده فقهی متوقف نیست، این مطلب کاملاً صحیح است؛ اما این مطلب ویژه قواعد اصولی نیست، زیرا قاعده فقهی نیز می‌تواند چنین باشد. مثلاً اگر قاعده فقهی در یک دلیل قطعی وارد شود، به قواعد اصولی نیازی ندارد؛^۹ اما اگر مقصود این باشد که استنتاج از قواعد اصولی بر قواعد فقهی متوقف نیست، این ادعا صحیح نیست؛ زیرا قاعده فقهی می‌تواند یکی از مقدمات استدلال اصولی را تشکیل دهد. مثلاً بنابر اینکه قاعده لاضرر ظهور در ضرر نوعی داشته باشد، با ضمیمه نمودن حجیت خبر ثقه و حجیت ظهور، برداشته شدن حکم ضرری در موارد ضرر نوعی استنتاج می‌گردد. بر همین اساس، ممکن است قاعده صحت در استدلال فقهی به‌کار گرفته شود و با افزودن حجیت خبر ثقه و حجیت ظهور، صحت فعل مسلمان استنتاج گردد. همچنین، قاعده فقهی ممکن است در طریق تطبیق قرار گیرد؛ بدون اینکه از قواعد اصولی استفاده شود. از سوی دیگر، برخی مسائل اصولی نیز مانند قواعد فقهی مبتنی بر مسائل اصولی دیگری هستند. مثلاً حجیت استصحاب بر حجیت خبر واحد، حجیت ظواهر، حجیت امر در وجوب و... مبتنی است (سیدحسن خمینی، ۱۳۹۱: ص ۳۲). بنابراین، توقف بر مسائل اصولی ویژه قواعد فقهی نیست.

۲-۱۱. اختلاف موضوع قاعده فقهی و اصولی

موضوع در قواعد اصولی، ادله و احکام است؛ زیرا قاعده اصولی حد وسط میان ادله و احکام است: به‌وسیله قواعد اصولی، احکام شرعی از ادله استخراج می‌گردد. مثلاً امر در قاعده اصولی «الأمر للوجوب» دلیل است و وجوب هم حکم. بنابراین، دلیل از این نگاه که اثبات‌کننده حکم است، داخل در علم اصول است و حکم از این نگاه که اثبات می‌شود، داخل در علم اصول است. این در حالی است که موضوع قاعده فقهی فعل مکلف است. برخی اندیشوران اهل سنت این تمایز را ارائه داده‌اند (الندوی، ۱۹۹۴م: ص ۶۸؛ شبیر، ۱۴۲۸ق: ص ۳۰).



ارزیابی

الف. موضوع علم اصول ادلهٔ مشترک در استنباط حکم شرعی است. با وجود این، خود حکم شرعی جزء مسائل علم اصول نیست؛ بلکه احکام شرعی محمولات علم فقه را تشکیل می‌دهند و موضوع آنها فعل مکلف است.

ب. موضوع اصول عملیه در شبهات حکمیه فعل مکلف است؛ در حالی که جزء مسائل علم اصول اند.

ج. موضوع علم فقه و قواعد فقهی نیز همیشه فعل مکلف نیست؛ بلکه گاهی موضوع آنها اعیان خارجی است، مانند مطهریت آب و نجاست اعیان نجسه و مسائل دیگر. در برخی موارد نیز موضوع آنها حکم شرعی است، مانند قاعدهٔ لاضرر، در صورت جریان در شبهات حکمیه که موضوعش حکم ضرری است (لنکرانی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۵).

۲-۱۲. استثنایپذیری و استثنایناپذیری

قواعد اصولی قواعدی کلی اند که همیشه بر مواردشان منطبق شده و استثنا نمی‌پذیرند؛ برخلاف قواعد فقهی که اغلبی و استثنایپذیرند. این تمایز را نیز برخی اندیشوران اهل سنت ارائه داده‌اند (الندوی، ۱۹۹۴م: ص ۶۸؛ النملة، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۶؛ شبیر، ۱۴۲۸ق: ص ۲۹). به‌باور زحیلی، استثنائات در قواعد فقهی به اندازه‌ای زیاد است که هر کدام از استثنائات قاعدهٔ فقهی جدیدی را تشکیل می‌دهند. از همین جهت است که فتوا دادن بر اساس قواعد فقهی صحیح نیست (الزحیلی، ۱۴۳۶ق: ج ۱، ص ۲۴).

ارزیابی

حقیقت استثنایپذیری این است که یک قاعده دارای شرایطی باشد که تنها با وجود آن شرایط جاری می‌شود و هر کدام از استثنائات، در واقع، بیانگر یکی از شروط اجرای آن قاعده است. از اینجا روشن می‌شود که استثنایپذیری ویژهٔ قواعد فقهی نیست؛ بلکه قواعد اصولی نیز ممکن است شرایطی داشته باشند که تنها با وجود آن شرایط، جاری شوند؛ بنابراین در غیر آن موارد، جاری نمی‌شوند. از سوی دیگر، ممکن است برخی قواعد فقهی

نیز مانند برخی قواعد اصولی کلی باشند و استثنا در آنها وجود نداشته باشد. پس تفاوتی در این جهت میان قواعد فقهی و مسائل اصولی وجود ندارد.

۲-۱۳. ثبات و تغییر

قواعد اصولی سلسله‌ای از قواعد ثابت‌اند، اما قواعد فقهی ثابت نیستند؛ بلکه با تغییر احکام مبتنی بر عرف، سد ذرائع، مصالح و مانند اینها تغییر می‌کنند. این تمایز را نیز برخی اندیشوران اهل سنت ارائه داده‌اند (الزحیلی، همان).

ارزیابی

در میان اصولیان اهل سنت دو روش عمده در کیفیت بررسی مسائل اصولی وجود دارد:

یکم. روش نظری که «منهج المتکلمین» نیز نامیده می‌شود. تحلیل و بررسی مسائل اصولی در این روش با صرف‌نظر از فروع فقهی مذاهب سامان می‌پذیرد. بنابراین تأثیرپذیری از فروع فقهی در این روش وجود ندارد (ابوزهره، بی‌تا؛ ص ۱۹؛ النملة، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۶۱).

دوم. روش فقیهان که «منهج الاحناف» نیز نامیده می‌شود (ابن التلمسانی، ۱۴۱۹ق: ج ۱، ص ۲۹؛ اسماعیلی، ۱۳۹۵: ص ۵۳). تحلیل و بررسی مسائل اصولی در این روش با ملاحظه فروع فقهی مذهب مورد‌نظر سامان می‌پذیرد. بنابراین مسائل اصولی در این روش کاملاً متأثر از فروع فقهی بوده و تقریر قواعد اصولی کاملاً متناسب با فروع فقهی‌ای است که از ائمه مذاهب‌شان نقل شده است. پس مطابق این روش، همان‌طور که قواعد فقهی با تغییر فروع فقهی تغییر می‌کنند، قواعد اصولی نیز که برگرفته از مسائل فقهی‌اند، دگرگون می‌شوند. حتی در مواردی که نتیجه یک قاعده اصولی برخلاف فتوای فقهی مذهب‌شان باشد، به‌جای بازنگری در فتوای فقهی، قاعده اصولی را متناسب با آن فتوای فقهی پی‌ریزی می‌نمایند. التزام به این شیوه گاهی باعث می‌شود که قواعد عجیبی در اصول مطرح شود (خضری بک، ۱۴۲۴ق: ص ۶؛ ابن التلمسانی، همان).

۲-۱۴. اختلاف اغراض

اهداف استفاده از قواعد فقهی با قواعد اصولی متفاوت است: هدف از اجرای قواعد اصولی، گام نهادن در راه استنباط حکم شرعی و رسیدن به حکم شرعی است؛ درحالی‌که



هدف از قواعد فقهی، دسته‌بندی مسائل فقهی است. قواعد فقهی بیانگر مجموعه‌مسائلی فقهی متشابه‌اند که به یک جامع برمی‌گردند و طرح آنها در قالب قاعده فقهی به‌منظور آسانی در فراگیری است. این تمایز را نیز برخی اندیشوران اهل سنت ارائه داده‌اند (الندوی، ۱۹۹۴م: ص ۶۹؛ النملة، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۶).

ارزیابی

هدف قواعد فقهی صرفاً دسته‌بندی مسائل فقهی نیست؛ بلکه از مهم‌ترین اهداف آنها رسیدن به حکم شرعی در فروعات فقهی است.

۲-۱۵. میزان استنباط صحیح

مسائل اصولی سلسله‌ای از موازین و ضوابطی‌اند که در راستای استنباط احکام فقهی به‌کار می‌روند و استنباط صحیح را از غیر صحیح تمییز می‌دهند. نسبت قواعد اصولی به مسائل فقهی مانند نسبت قواعد منطقی به دیگر علوم است: همان‌طور که علم منطق بیانگر قواعد عمومی در عرصه اندیشه‌ورزی است، قواعد اصولی نیز منطق فقه‌اند. این در حالی است که قواعد فقهی نسبت به مسائل فقهی چنین نقشی ندارند. این تمایز را نیز برخی اندیشوران اهل سنت ارائه داده‌اند (النملة، همان).

ارزیابی

اینکه علم اصول منطق علم فقه است، ادعای صحیحی است. همان‌طور که علم منطق را منطق مطلق تفکر می‌دانند، علم اصول نیز منطق تفکر صحیح در حوزه استنباط احکام شرعی است. باوجود این، نکته شایان توجه در این تمایز این است که قواعد فقهی نیز در راستای استنباط احکام شرعی به‌کار می‌روند و هدف اصلی از آنها نیز استخراج حکم شرعی است.

۳. جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

مهم‌ترین تمایزات قاعده فقهی با قاعده اصولی ضمن موارد بالا تبیین گردید. اکنون مناسب است به جمع‌بندی و ارائه دیدگاه برگزیده پرداخته شود:

سیر تحول و تکامل علوم تدریجی است و مرزبندی علوم از یکدیگر نیز در گذر تاریخ سامان یافته است. از این جهت، نباید انتظار داشت که از آغاز تکوّن و تدوین علم اصول، تمایز جوهری روشنی میان قواعد اصولی با قواعد فقهی مطرح بوده باشد. علم اصول نیز از این قاعده مستثنی نیست. در پرتو این نکته، تمایز میان قواعد اصولی و قواعد فقهی پس از رشد و شکوفایی علم اصول صورت گرفته است: هراندازه قواعد فقهی بیشتری استخراج می‌گردید، مرزبندی قواعد فقهی و قواعد اصولی نیز روشن‌تر می‌شد. بنابراین، لزومی ندارد که تمایز قاعده اصولی و فقهی در ضمن یک تمایز ارائه شود؛ بلکه پاره‌ای از قواعد فقهی را می‌توان با یک تمایز و پاره‌ای دیگر از آن قواعد را با تمایز دیگری از دایره مسائل اصولی خارج نمود.

در قواعد فقهی دو نکته وجود دارد که مجموع آنها بیانگر ویژگی قواعد فقهی بوده و نقطه تمایز آنها از قواعد اصولی قلمداد می‌شود:

یکم. قواعد اصولی یا در طریق «استنباط» قرار می‌گیرند یا مجتهد پس از فحص و ناامیدی از دستیابی به دلیل و حجت بر حکم شرعی، به آنها در مقام عمل تمسک می‌نماید. بنابراین استنتاج احکام شرعی از قواعد اصولی به نحو «استنباط» است؛ درحالی که استنتاج احکام شرعی از قواعد فقهی به نحو «تطبیق» است. تفاوت استنباط با تطبیق در این است که میان مستنبط و مستنبط‌منه، علاوه بر تغایر کلیت و جزئیت، تغایر ماهوی وجود دارد؛ برخلاف تطبیق که تنها تغایر میان مطبّق و مطبّق‌علیه در کلیت و جزئیت است. با این ویژگی، تمایز قواعد فقهی با بسیاری از قواعد اصولی روشن می‌گردد. با توجه به قید دوم (تمسک به قواعد اصولی در مقام عمل)، اصول عملیه در شبهات حکمیه نیز داخل در قواعد اصولی‌اند؛ زیرا با اینکه استنتاج حکم شرعی از آنها به نحو تطبیق است، اما مجتهد پس از فحص و ناامیدی از دستیابی به دلیل و حجت بر حکم شرعی، به آنها در مقام عمل تمسک می‌نماید. این در حالی است که در قواعد فقهی، تطبیق مطرح است نه استنباط. از سوی دیگر، اجرای برخی قواعد فقهی مانند قاعده لاضرر نیز، که در شبهات حکمیه هم جاری می‌شوند، منوط به فحص و ناامیدی از دستیابی به دلیل و حجت بر حکم شرعی نیست. مطابق این تعدیل، تمایز چهارم نیز





به صورت موجبه جزئیه پذیرفتنی است. نکته شایان توجه اینکه، اصول عملیه جاری در شبهات موضوعیه از قواعد فقهی اند؛ زیرا حکم مستفاد از آنها حکم جزئی است.

دوم. قواعد اصولی برای مسائل فقهی دارای جنبه آلیت هستند و «ما به ينظر» اند؛ در حالی که قواعد فقهی جنبه استقلالیت دارند و «ما فيه ينظر» اند. در ارزیابی تمایز هفتم گفته شد که گاه شارع حکمی را جعل می کند (مثل وجوب احتیاط یا حرمت نقض یقین)؛ ولی این حکم برای رسیدن به حکمی دیگر است. پس می توان گفت احکام الهی گاه مستقل هستند و گاه آلیت دارند. مثلاً وجوب نماز حکم شرعی استقلالیه است، ولی حرمت نقض یقین آلت است تا طهارت باقی بماند. در ارزیابی تمایز هفتم گفته شد که اگر معنای آلیت این گونه توسعه یابد، این دسته از مسائل اصولی مجعول اند و آلیت هم دارند؛ برخلاف اصل حلیت و اصل طهارت که مستقلاً حکم به طهارت و حلیت می کنند.

حاصل اینکه، از میان تمایزات مطرح شده، دو تمایز بالا را، با تعدیلاتی که ارائه گردید، می توان به نحو منع خلو پذیرفت. در پرتو این دو، تمایز میان تمام قواعد فقهی با قواعد اصولی روشن می گردد.

۴. نتیجه گیری

مهم ترین نتایج این نوشتار از این قرار است:

۱. تمایز قاعده اصولی با قاعده فقهی از مهم ترین موارد تمایز مسائل علم اصول در بُعد سلبی است. اندیشوران علم اصول امامیه و اهل سنت همواره موارد مختلفی را به عنوان تمایزات آنها ارائه کرده اند. مهم ترین این تمایزات از این قرارند: یکم. اختصاص قواعد اصولی به مجتهد؛ دوم. عدم امکان استنتاج حکم جزئی از قواعد اصولی؛ سوم. عدم تعلق مستقیم قواعد اصولی به افعال مکلف؛ چهارم. «استنباط» احکام شرعی از قواعد اصولی؛ پنجم. عدم اختصاص قواعد اصولی به شبهات موضوعیه؛ ششم. جریان قواعد اصولی در همه ابواب فقه؛ هفتم. آلی بودن قواعد اصولی؛ هشتم. تقدم قواعد اصولی بر فروع فقهی؛ نهم. حکم شرعی نبودن قواعد اصولی؛ دهم. عدم توقف قواعد اصولی بر قواعد فقهی؛

یازدهم. اختلاف موضوعات قواعد اصولی و فقهی؛ دوازدهم. استثناناپذیری قواعد اصولی؛ سیزدهم. ثبات قواعد اصولی؛ چهاردهم. اختلاف اغراض قواعد اصولی و فقهی؛ پانزدهم. منطلق فقه بودن قواعد اصولی.

۲. برخی اندیشوران اهل سنت میان دو اصطلاح «قاعده فقهی» و «ضابطه فقهی» تفکیک نموده‌اند. توضیح آنکه، قاعده فقهی دارای فروع متعددی از ابواب مختلف فقه است؛ درحالی که ضابطه فقهی فقط از یک باب فقهی فروع متعددی دارد. این تفکیک را همه اندیشوران اهل سنت پذیرفته‌اند و برخی از آنها به ترادف این دو اصطلاح تصریح نموده‌اند.

۳. مسئله اصولی با قاعده اصولی تفاوتی ندارد. این دو بیانگر یک حقیقت‌اند. باوجود این، مسئله فقهی و قاعده فقهی با یکدیگر تمایز دارند. تمایز اصلی آنها در دایره شمول‌شان، از قبیل کلیت و جزئیت است.

۴. مطابق دیدگاه برگزیده، لزومی ندارد که تمایز قاعده اصولی و فقهی در ضمن یک تمایز ارائه شود. در قواعد فقهی دو نکته وجود دارد که مجموع آنها بیانگر ویژگی قواعد فقهی است و نقطه تمایز آنها از قواعد اصولی قلمداد می‌شود: یکم. قواعد اصولی یا در طریق «استنباط» قرار می‌گیرند یا مجتهد پس از فحص و ناامیدی از دستیابی به دلیل و حجت بر حکم شرعی، به آنها در مقام عمل تمسک می‌نماید؛ دوم. قواعد اصولی برای مسائل فقهی جنبه آلیت دارند؛ درحالی که قواعد فقهی جنبه استقلالیت دارند.

پی‌نوشت:

۱. «بشكل كون الإستصحاب من المسائل الفرعية: بأن إجراءها في مورها - أعمى: صورة الشك في بقاء الحكم الشرعي السابق، كنجاسة الماء المتغير بعد زوال تغيره - مختص بالمجتهد وليس وظيفة للمقلد، فهي مما يحتاج إليه المجتهد فقط ولا ينفع للمقلد، وهذا من خواص المسألة الأصولية؛ فإن المسائل الأصولية لما مهتد للإجتهد و استنباط الأحكام من الأدلة إختص التكلم فيها بالمستنبط، و لا حظ لغيره فيها» (انصاری، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۱۸).
۲. «و بتقريب آخر: نتيجة المسألة الأصولية إنما تنفع المجتهد و لا حظ للمقلد فيها... و أما النتيجة في القاعدة الفقهية فهي تنفع المقلد، و يجوز للمجتهد الفتوى بها» (ثابینی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص: ۳۰۹).



۳. «ثم إن المائز بين المسألة الأصولية والقاعدة الفقهية بعد اشتراكهما في أنّ كلا منهما يقع كبرى لقياس الاستنباط، هو أنّ المستنتج من المسألة الأصولية لا يكون إلا حكماً كلياً، بخلاف المستنتج من القاعدة الفقهية، فإنه يكون حكماً جزئياً وإن صلحت في بعض الموارد لإستنتاج الحكم الكلي أيضاً إلا أنّ صلاحيتها لإستنتاج الحكم الجزئي هو المائز بينها وبين المسألة الأصولية، حيث أنّها لا تصلح إلا لإستنتاج حكم كلي» (نائيني، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۱۹؛ همان: ج ۴، ص ۳۰۹).
۴. «القاعدة الفقهية وإن كانت تقع كبرى لقياس الاستنباط، إلا أنّ النتيجة فيها إما تكون حكماً جزئياً يتعلّق بعمل أحد المكلّفين بلا واسطة، أي لا يحتاج في تعلّقه بالعمل إلى منونة أخرى كما هو الشأن في نتيجة المسألة الأصولية، فإنّها لا تعلّق لها بعمل الآحاد ابتداءً إلا بعد تطبيق النتيجة على الموارد الخاصّة الجزئية، فإنّ الحكم الكلي بما هو كلى لا يرتبط بكلّ مكلف ولا يتعلّق بعمله إلا بتوسّط إنطباقه عليه خارجاً» (نائيني، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۳۰۹).
۵. «الركيزة الأولى: أن تكون إستفادة الأحكام الشرعية الإلهية من المسألة من باب الاستنباط والتوسيط لا من باب التطبيق - أي تطبيق مضامينها بنفسها على مصاديقها - كتطبيق الطبيعي على أفرادها، والنكته في إعتبار ذلك في تعريف علم الأصول هي الإحتراز عن القواعد الفقهية، فإنّها قواعد تقع في طريق إستفادة الأحكام الشرعية الإلهية، ولا يكون ذلك من باب الاستنباط والتوسيط بل من باب التطبيق، وبذلك خرجت عن التعريف» (خوئي، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۵).
۶. «التعديل المقترح لذلك هو إضافة قيد (الإشتراك) فيكون الميزان في أصولية القاعدة عدم إختصاص مجال الإستفادة والإستنباط منها بباب فقه معين، ... القواعد الفقهية الإستدلالية وإن كانت عامة في نفسها ولكنها لا تبلغ درجة من العمومية تجعلها مشتركة في إستنباط الحكم في أبواب فقهية متعددة» (شاهرودي، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۲۶).
۷. «مع جريانها في كلّ الأبواب وإختصاص تلك القاعدة ببعضها» (خراساني، ۱۴۲۷ق: ج ۳، ص ۷).
۸. «أصول الفقه هي الأدلة العامة خلافاً لقواعد الفقه فإنّها عبارة عن الأحكام العامة» (مجموع فتاوى شيخ الاسلام: ج ۲۹، ص ۱۶۷: به نقل از: الندوى، ۱۹۹۴م: ص ۶۸).
۹. البته با قطع نظر از مسئله حجیت قطع كه به باور برخی اصولیان همچون محقق خراسانی (خراسانی، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ص ۲۳۰)، محقق نائینی (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۳، ص ۹) و محقق خوئی (خوئی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۵) خارج از مسائل علم اصول است (ر.ك: اسماعیلی، ۱۳۹۴: ص ۱۰۴).

کتابنامه

۱. ابن التلمسانی، عبدالله محمدبن علی (۱۴۱۹ق)، شرح المعالم فی أصول الفقه، بیروت، عالم الکتب، چاپ نخست.
۲. ابن منظور، جمال الدین (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، چاپ سوم.
۳. ابوزهره، محمد (بی تا)، أصول الفقه، بیروت، دار الفکر العربی.
۴. اسماعیلی، محمدعلی (۱۳۹۴)، «پژوهشی در حجیت ذاتی قطع در علم اصول»، فصلنامه علمی - پژوهشی کاوشی نو در فقه، سال بیست و دوم، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۲۹.
۵. _____ (۱۳۹۵)، «پژوهشی در روش شناسی اصول فقه اهل سنت»، دوفصلنامه علمی - ترویجی مطالعات اصول فقه امامیه، سال سوم، ش ۶، ص ۴۲-۵۶.
۶. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۶ق)، بحوث فی الأصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۷. _____ (۱۴۲۹ق)، نهایة الدراية، بیروت، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
۸. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۲۸ق)، فرائد الأصول، قم، مجمع الفکر الإسلامی، چاپ نهم.
۹. تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۶۹ق)، أوثق الوسائل فی شرح الرسائل، قم، کتبی نجفی، چاپ نخست.
۱۰. تهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶م)، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون، چاپ نخست.
۱۱. جرجانی، میرسیدشریف (۱۳۷۰)، التعریفات، تهران، ناصر خسرو، چاپ چهارم.
۱۲. حائری، سیدکاظم (۱۴۳۳ق)، مباحث الأصول: مباحث حجج؛ تقریرات درس اصول شهید سیدمحمدباقر صدر، قم، دار البشیر، چاپ سوم.
۱۳. حکیم، محمدتقی بن محمدسعید (۱۴۱۸ق)، الأصول العامة فی الفقه المقارن، قم، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، چاپ دوم.
۱۴. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۲۷ق)، کفایة الأصول، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ نخست.
۱۵. خضری بک، محمد (۱۴۲۴ق)، أصول الفقه، بیروت، دار الفکر.



۱۶. خمینی (امام)، روح الله (۱۴۲۳ق)، تهذیب الأصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ نخست.
۱۷. خمینی، سیدحسن (۱۳۹۱)، «بررسی تفاوت مسائل اصولی و قواعد فقهی»، پژوهشنامه متین، ش ۵۵، ص ۲۵-۴۴.
۱۸. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، مصباح الأصول، تقریر سیدمحمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، نشرالفقاهه، چاپ نخست.
۱۹. _____ (۱۴۳۰ق)، محاضرات فی أصول الفقه، قم، مؤسسه الخوئی الإسلامية، چاپ چهارم.
۲۰. رازی، فخرالدین (۱۴۳۲ق)، المحصول فی علم أصول الفقه، قاهره، دارالسلام، چاپ نخست.
۲۱. الزحلی، محمد (۱۴۳۶ق)، القواعد الفقهية و تطبيقاتها فی المذاهب الأربعة، دمشق، دارالفکر، چاپ پنجم.
۲۲. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق)، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ نخست.
۲۳. سیوطی، جلال الدین (۱۳۹۷ق)، الأشباه و النظائر، قاهره، مطبعة الحلبي.
۲۴. شاهرودی، سیدمحمود (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ سوم.
۲۵. شبیر، محمد عثمان (۱۴۲۸ق)، القواعد الفقهية و الضوابط الفقهية، اردن، دارالنفائس، چاپ دوم.
۲۶. شهید اول (محمدبن مکی) (۱۴۰۰ق)، القواعد والفوائد، قم، کتابفروشی مفید، چاپ نخست.
۲۷. شهید ثانی (زین الدین بن علی) (۱۴۱۶ق)، تمهید القواعد الأصولية والعربية، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۲۸. شیخ طوسی (محمدبن حسن) (۱۴۱۷ق)، العدة فی أصول الفقه، قم، نشر محمدتقی علاقبندیان، چاپ نخست.
۲۹. صدر، محمدباقر (۱۴۲۱ق)، المعالم الجديدة للأصول، قم، مرکز الأبحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، چاپ نخست.
۳۰. علامه حلی (حسن بن یوسف) (۱۳۸۰)، تهذیب الوصول إلى علم الأصول، لندن، مؤسسه الإمام علی علیه السلام، چاپ نخست

٣١. غزالي، ابوحامد (بي تا)، المستصفى من علم الأصول، بيروت، دار الأرقم.
٣٢. كريمي، مهدي (١٣٨٩)، «مدخلى بر قواعد فقهى اهل سنت، از نضج تا استقرار»، پژوهش نامه حكمت و فلسفه اسلامى، ش ٣٤، ص ٩٩-١١٨.
٣٣. لنكرانى، محمد فاضل (١٤١٦ق)، القواعد الفقهية، قم، چاپخانه مهر، چاپ نخست.
٣٤. نائينى، محمدحسين (١٣٧٦)، فوائد الأصول، تقرير محمدعلى كاظمى، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ نخست.
٣٥. الندوى، على احمد (١٩٩٤م)، القواعد الفقهية، دمشق، دار القلم، چاپ سوم.
٣٦. النملة، عبدالكريم (١٤٢٠ق)، المهذب فى علم أصول الفقه المقارن، رياض، مكتبة الرشد، چاپ نخست.



